

خاندان بلعمیان*

بحث مختصری درباره ترجمه تاریخ طبری

علی اکبر شهابی

به عهد دولت سامانیان و بلعمیان
جهان نبود چنین، با نهاد و سامان بود
(کسائی مروتی)

زبان فارسی و فرهنگ و ادب ایرانی از مایه‌های اصلی و علت‌های نخستین بقاء و استقلال ایران بوده و هست. همین عامل موجب پیوند ناگسستنی میان همه اقوام ایرانی در همه قرون و اعصار بوده و همین عامل نیرومند همیشه مانع نفوذ و تسلط زبان و فرهنگ و سیاست و سیادت بیگانگان در کشور ایران شده است. این اثر نفوذ در تاریخ ایران پس از اسلام نمایان‌تر و عمیق‌تر است، چه آنکه ایرانیان باهوش و خردمند پس از آنکه آشنا به حقایق دین اسلام شدند و آن را دین کامل و جهانی تشخیص دادند، از روی رغبت و با خشنودی آن را

*. یغما، شماره مهر ۱۳۴۹، صص ۳۳۷ تا ۳۴۳ و شماره آبان ۱۳۴۹ صص ۴۰۶ تا ۴۱۲ و شماره آذر

۱۳۴۹، صص ۴۷۰ تا ۴۷۶.

پذیرفتند و در مدت کوتاهی خود از پایه‌گذاران علوم و معارف اسلامی و مؤسسان فرهنگ و زبان و ادب عربی شدند. حتی پس از سپری شدن عصر وحشت و تاریک اموی که هدف آن سلسله تغییر و تحریف احکام و اصول اسلامی و برگشت به دوره جاهلیت و زنده کردن تعصب نژادی و برخلاف صریح گفته پیغمبر اسلام برتری دادن مردم عرب بر دیگر مردمان بود، ایرانیان بزرگترین عامل تمدن و فرهنگ دوره طولانی عباسی شدند. چنان که در مدت کمی خاندانهای بزرگی امثال نوبختیان و برمکیان و بلعیمیان و دانشمندان و پایه‌گذاران فرهنگ و زبان عربی امثال سیبویه بیضاوی فارسی و کسائی رازی و شعرای بزرگی امثال بشار و مهیار دیلمی و فقها و علمای بزرگ دین امثال محمدبن جریر و شیخ طوسی و هزاران تن دیگر از سرزمین ایران برخاستند و به زبان و فرهنگ عرب و تمدن و معارف اسلام بزرگترین خدمت را انجام دادند ولی آنچه در این مقدمه مورد نظر است کار شگفت‌انگیزی است که نیاکان هوشمند و میهن‌دوست ما انجام داده‌اند و در آن ادوار و اعصار که بیشتر کشورها زبان و فرهنگ و استقلال خود را از دست دادند آنان را با شیوه‌ای خردمندانه موجب حفظ استقلال و بقاء زبان و فرهنگ ایرانی شدند.

ایرانیان با فرهنگ و خرد در همان هنگام که از راه ایمان و عقیدت استوار بدین برگزیده اسلام در راه بنیان‌گذاری فرهنگ عرب از صرف و نحو و معانی و بیان و لغت و سایر علوم ادبی، همچنین در راه گسترش علوم اسلامی از تفسیر و حدیث و فقه و اصول و فلسفه و علم رجال و غیره بزرگترین خدمت ادبی و علمی را انجام دادند، در همان حال در راه گسترش فرهنگ ایرانی و تهذیب و تکمیل زبان فارسی نیز کمال کوشش و تدبیر را به‌کار بردند چنان که پس از

مدتی زبان فارسی بعد از زبان عربی بزرگترین و شیواترین زبان کشورهای اسلامی شد و هم‌اکنون در همه کشورهای اسلامی، پس از زبان عربی زبانی که به اندازه زبان فارسی علوم و معارف اسلامی را در بر داشته باشد و کتب و رسالات و مقالات گوناگون در آن نوشته شده باشد وجود ندارد. از این جهت زبان فارسی غیر از جنبه ملی جنبه دینی نیز به خود گرفته و دومین زبان زنده اسلامی در همه کشورهای جهان شناخته می‌شود.

با توجه به نفوذ و توسعه روزافزون حکومت اسلامی و رواج و گسترش زبان و فرهنگ عربی در همه کشورهای اسلامی و با اینکه ایرانیان خود از خدمتگزاران و پایه‌گذاران فرهنگ و زبان عربی بودند و با اینکه بیشتر کشورهای غیر عرب که مسلمان شدند کم‌کم زبان و فرهنگ و ملیت خود را از دست دادند (امثال کشورهای مصر و سوریه و فلسطین و مراکش و تونس و الجزایر و غیرها) و با اینکه ایران زودتر از برخی کشورهای دیگر اسلام را پذیرفته بود مع‌هذا حفظ زبان و فرهنگ ایرانی که منتهی به حفظ ملیت و استقلال کشور ایران گردید درواقع از شاهکارهای بدیع نیاکان ماست که از آن کمال هوش و درایت و سیاست و عاقبت‌اندیشی آنان به‌خوبی نمایان است.

با این مقدمه کوتاه معلوم می‌شود کسانی که در دوران نفوذ و تسلط فرهنگ و زبان عربی بر کشورهای وسیع اسلامی در ایران پایه نظم و نثر فارسی و فرهنگ ایرانی را بنا نهاده و در این راه کوشش فراوان کرده‌اند چه حق بزرگی به گردن ایران و فرزندان ایران دارند و ما چه وظیفه بزرگی در برابر آنان داریم که کوچکترین آنها کوشش در احیای نام آنان و نشر آثار و مآثر ایشان است.

این بزرگان بر اثر حسن تدبیر و علاقه به زبان و ملیت و فرهنگ ایران چنان شالوده استوار درستی پی‌ریزی کردند که فرهنگ و زبان و ادب پارسی بهترین و گسترده‌ترین دوره‌های خود را آغاز کرد و بیش از هزار سال صیت شهرت آن جهان را فرا گرفت و گویندگان و نویسندگان به زبان و فرهنگ ایرانی در تمام قاره وسیع آسیا و در بسیاری از نقاط افریقا و در همه کشورهای اسلامی به فراوانی پیدا شدند و در نتیجه امروز ما وارث فرهنگ و تمدن و زبان بسیار غنی و گسترده هستیم.

در عصر ما نیز که دوره شکوفا شدن علوم مادی و تجربی است و علم و صنعت و تکنولوژی تا بدان درجه پیشرفت کرده است که بشر پا بر فراز آسمان نهاده و بر روی کره ماه فرود آمده است باز زبان و فرهنگ هر کشور بزرگترین مایه ملیت و استقلال وی است.

بنابراین ما هرچند بیشتر از لابه‌لای صفحات تاریخ و از گوشه و کنار نام و آثار و شرح حال کسانی را که جزء پایه‌گذاران زبان فارسی امروز و مؤسسان فرهنگ و تمدن وسیعی به نام «فرهنگ ایرانی» هستند، بیرون آوریم و خدمات و جان‌فشانی‌های ارزنده آنان را به مردم امروز ایران معرفی کنیم، باز هم وظیفه خود را در مقابل حق بزرگی که آنان به گردن ما دارند ادا نکرده‌ایم.

در این رساله کوچک درباره یکی از خاندانهای بزرگ و قدیمی ایران که از خدمتگزاران زبان و ادب پارسی و از مردان سیاست و کیاست بوده و قدیم‌ترین و بزرگترین اثر پارسی دری از آن خاندان برای ما برجای مانده است، بحثی به اختصار ایراد می‌شود.

در قرن چهارم هجری دو تن از دبیران و نویسندگان نامی ایران که هردو سمت وزارت و دبیری دیوان رسائل امرای دانش‌پرور آل سامان را داشتند به نام و نسب «بلعمی» شهرت یافته‌اند و آثار بزرگی از آنان برجای مانده و سالها صیت شهرت و داستان فضل و ادب و درایت آنان زبانزد مردم ایران بوده است.

این دو تن پدر و پسر بوده‌اند. از قراین و شواهد تاریخی چنان به دست می‌آید که هردو در زمان خود مورد اعتماد و وثوق امیران و مردم زمان خود بوده و کارهای کشور را به حسن رأی و تدبیر صواب و دقت نظر انجام می‌دادند. گذشته از این که خود دانشمند و نویسنده و شاید شاعر نیز بوده‌اند، جانب اهل فضل و دانش و شعرا و نویسندگان را نگه می‌داشته و در ترویج و بزرگداشت آنان می‌کوشیده‌اند.

پدر نامش محمد و کنیتش^(۱) ابوالفضل و پسر نیز نامش محمد و کنیتش ابوعلی بوده است و هردو مشهور به بلعمی بوده‌اند.

قدیمی‌ترین تذکرها و تاریخ‌ها دربارهٔ این دو مرد دانشمند و نویسنده که بی شک خدمات علمی و سیاسی ارزنده‌ای به ایران و برای ایرانیان کرده و آثار گرانبهایی از خود به یادگار گذاشته‌اند، از شرح و بسط حال و خدمات آنان و حتی بسیاری از تواریخ از ذکر نام آنان خودداری کرده‌اند.

این خود یکی از دلایل قوی است که اوراق تاریخ دربارهٔ شناساندن گذشتگان راه انصاف و حقیقت‌نیموده و حقایق و واقعیات را چنان که اتفاق افتاده در خود ضبط نکرده است. چنان که ما در زمان خود به بسیاری از امثال و مصادیق «ربّ مشهور لا اصل له» و برعکس به «بزرگان گمنام» برمی‌خوریم، باید اذعان کنیم که روش روزگار همیشه بر همین نهج بوده و در هر عصر و زمانی

«بزرگان گمنام» و «فرومایگان نامی» بسیار بوده‌اند و ای دریغ! که برگهای سیاه و سفید تاریخ نیز کورکورانه پیروی از حکم و داوری سطحی مردم زمان کرده و هرچه را شهرت داشته در خود جای داده است بی‌آنکه پی‌جوی حقایق شود و سره را از ناسره و درست را از نادرست جدا کند.^(۲)

بنابراین کسانی که خواستار حقایق از صفحات تاریخ هستند نباید به یک نوشته و یک سند و یک روایت و داستانهای مشهور بسنده کنند بلکه اوراق تاریخ را زیر و رو کنند و اسناد و مدارک و گفته‌های موافق و مخالف همه را از زیر نظر بگذرانند تا در نتیجه از مجموع تجسسات و کاوشها به حقایق و وقایع نزدیک گردند.

باری، کلمه «بلعم» به فتح اول و سکون دوم و فتح سوم در کتب انساب و جغرافیا ذکر شده است^(۳). سمعانی در کتاب «انساب» خود دو وجه درباره نسبت خاندان بلعمیان ذکر کرده است: یکی آنکه رحاد بن معید جد ششم ابوالفضل محمد بن عبیدالله بلعمی در زمانی که مسلمة بن عبدالملک مروان از جانب خلیفه اموی لشکری به روم کشید بر شهر بلعم که از بلاد روم^(۴) بود استیلا یافت و در همان جا اقامت گزید و نسل وی رو به فزونی نهاد، از این‌رو احفاد و اعقاب او بدان شهر منسوب شدند. این روایت را سمعانی از گفته ابن ماکولا نقل کرده است.

وجه دیگر آنکه این کلمه منسوب است به قریه بلعمان که در جنوب قریه بلاسگرد از توابع مرو واقع شده بوده است. سبب تسمیه را بدین گونه آورده است که نیای بلعمی در جزء لشکریان قتیبه بن مسلم وارد مرو شد و در بلعمان اقامت جست و از این‌رو خاندان وی به بلعمی شهرت یافتند.

بیشتر مورخان همان وجه اول را درست دانسته‌اند. یاقوت نیز در معجم‌البلدان در ذیل کلمه بلعم می‌نویسد: «شهری است به روم و نسبت ابوالفضل محمد بن عبیدالله بدانجاست.»

ابوالفضل بلعمی یا بلعمی بزرگ

بلعمی بزرگ، ابوالفضل محمد بن عبیدالله را سمعانی به اشتباه وزیر اسمعیل بن احمد وفات (۲۹۵ هـ) نخستین امیر معروف سامانی، نام برده است در صورتی که در اخبار و روایات سامانیان اولین بار که نام بلعمی برده شده است، در زمان امارت نصر بن احمد (۳۰۱-۳۳۱) می‌باشد و چنان به نظر می‌رسد که بلعمی جانشین نخستین وزیر این پادشاه یعنی ابوعبدالله جیهانی^(۵) وزیر معروف سامانیان بوده است^(۶). بجز سمعانی که ابوالفضل را وزیر اسمعیل بن احمد پنداشته، دیگر مورخان در امارت اسمعیل نامی از او نبرده و همه وزارت وی را در زمان نصر بن احمد ذکر کرده‌اند. ابن‌الاثیر جزری در حوادث سال ۳۲۹ هجری می‌نویسد^(۷) «... و در این سال محمد بن عبیدالله بلعمی^(۸) وزیر نصر بن احمد ملقب به سعید بدرود زندگی گفت و وی از خردمندان و هوشمندان روزگار بود. نصر او را در سال ۳۲۶ از وزارت معزول کرد و به جای او ابوعلی محمد بن محمد جیهانی را برنشاند».

نیز گردیزی در زین‌الخبار چنین نوشته است: «... و هم اندرین ماه [جمیدی الاخری ۳۳۱] امیر سعید (نصر بن احمد) فرمان یافت و شغل تدبیر از ابوالفضل محمد بن عبیدالله بلعمی سوی ابوعلی محمد بن محمد الجیهانی شد^(۹)».

هم او در حوادث سال ۳۱۷ هجری (سال سلطنت نصر بن احمد) و داستان یاغیگری ابوبکر طبخ و لشکر کشیدن به جنگ امیر سامانی به سرکردگی پسر حسین بن علی مروزی تا لب جیحون گوید: «... و چون به لب جیحون رسیدند محمد بن عبیدالله بلعمی به پسر حسین رقعہ نوشت؛ پسر حسین ابوبکر طبخ را بگرفت...»

باری علاوه بر موارد مذکور که مشعر به وزارت ابوالفضل بلعمی در زمان نصر بن احمد است، در مواضع عدیده دیگر و در نوشته مورخان به این مطلب اشاره یا تصریح شده است ولی وزارت او را در زمان اسمعیل بجز سمعانی کس دیگر نگفته است و دیگران از او گرفته‌اند در صورتی که اگر بلعمی با آن همه شهرت که در آن عصر داشته است سمت وزارت اسمعیل را می‌داشت، به یقین مورخانی که تاریخ سامانیان را نوشته‌اند خاصه مورخان معاصر آنان که شمارشان کم نیست نامی از وی می‌بردند.

سال انتخاب بلعمی را به وزارت مورخان یاد نکرده‌اند ولی از شعری که حسین بن علی (سردار معروف سامانیان که بر امیر نصر یاغی شده بود و به سال ۳۰۶ هـ مغلوب و اسیر لشکریان امیر سامانی گردید) در مدح و سپاسگزاری ابوالفضل بلعمی برای آزادی خود گفته است می‌توان استنباط کرد که ابوالفضل در سال ۳۰۶ (سال آزادی حسین بن علی) سمت وزارت آل سامان داشته یا لااقل از صاحب‌نفوذان و موجهان دربار بوده است.^(۱۰)

مقام و سیرت ابوالفضل بلعمی

ابوالفضل مردی کاردان و باتدبیر و سیاستمدار بود و از علوم و آداب عصر خود بهره‌ وافی داشت. سمعانی درباره‌ او نوشته است^(۱۱) که وی در خرد و تدبیر و دانش و بزرگداشت اهل علم یگانه عصر بود و علوم خود را در مرو از محمد بن جابر و در جاهای دیگر از محمد حاتم بن المظفر و ابوالموحد محمد بن عمرو بن صالح بن محمد و اسمعیل بن احمد و دیگر دانشمندان نامی زمان فرا گرفته بود.

بلعمی نسبت به شعر و تجلیل شعرا توجهی خاص داشت و انعام و صله‌های فراوان به شعرا می‌داد. کسائی مروزی شاعر معروف قرن چهارم در مدح این خانواده گفته است:

به عهد دولت سامانیان و بلعمیان

جهان نبود چنین با نهاد و سامان بود

از اینکه شاعر در شعر خود خاندان بلعمیان را با خاندان سامانیان ذکر کرده و دولت و حکومت وقت را به هر دو خانواده نسبت داده است، بزرگی و شهرت و احترام این خاندان در نزد مردم آن زمان به‌خوبی روشن می‌شود.

از میان همگی شعرا به رودکی شاعر شیوا و شیرین سخن زبان فارسی علاقه و عقیدت بسیار داشت و او را بزرگترین و بهترین شعرای عرب و عجم می‌پنداشت. در مقابل نیز رودکی مدیحه‌های بسیاری درباره‌ این وزیر خردمند سروده و جبران جوایز و الطاف او را کرده است. اکنون جز مختصری پراکنده از آن مدیحه‌ها در دست نیست، زیرا بیشتر اشعار این شاعر نامی بر اثر گذشت زمان و حوادث دوران از میان رفته است.

در قصیده نونیه معروف که مطلعش این است:

مادر می را بکرد باید قربان

بچه او را گرفت و کرد به زندان

رودکی نامی از بلعمی می برد در آنجا که وصف بزرگان خراسان و امیران و نامداران دوران خود را می کند:

یک صف میران و بلعمی بنشسته

یک صف حرّان و پیر صالح دهقان

بنا به مشهور و نگارش صاحبان تذکره و تراجم احوال، بلعمی در زمان نصر فرمان داد تا کلیله و دمنه را از تازی به پارسی برگردانند و رودکی را فرمان داد تا آن را به نظم درآورد. رودکی نیز بنا به گفته فردوسی در شاهنامه^(۱۲) و نقل دیگر مورخان این امر را به پایان رسانید و کلیله و دمنه منظومی ساخت. اکنون اشعار پراکنده‌ای در دیوان‌ها و تذکره‌ها و فرهنگنامه‌ها از کلیله و دمنه منظوم او در دست است از آن جمله بیت آغاز کتاب می باشد که در کمال شیوایی و رسایی و استحکام لفظ و معنی است و تناسب تمام با مقام دارد:

هرکه ناموخت از گذشت روزگار

هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

چنان که از قرائن و شواهد تاریخی معلوم می شود عزت و شهرت و آسایش و بی‌نیازی رودکی که برخی چهارصد شتر برای حمل بار و بنه وی نوشته‌اند^(۱۳) تا زمانی بوده است که بلعمی سمت وزارت داشته. پس از کنار رفتن بلعمی، رودکی نیز اعتبار و عزت پیشین را ازدست داد و از خاطرهای فراموش شد و روزگاری قرین سختی و تنگدستی بود، چنان که خود در وصف حال این

دوران و شکایت از اوضاع و احوال زمان و رنج تنگدستی و ضعف پیری گفته است:

بسا که مست درین خانه بودم و شادان
چنان که جاه من افزون بد از امیر و ملوک
کنون همانم و خانه همان و شهر همان
مرا نگوئی کز چه شدست شادی، سوک؟

ابوالفضل بلعمی چنان که جسته و گریخته از گوشه و کنار کتب تاریخ و ادب برمی آید علاوه بر مقام تدبیر و سیاست و فضل و دانش، دارای بیانی شیوا و خامه‌ای روان و نافذ بوده است. این معنی از نامه‌ها و توقیعاتی که وی نوشته و تأثیر نیکو و مطلوب بخشیده است روشن می‌شود. ازجمله توقیعات او که در کتب نامی از آن برده است که بلعمی به پسرش حسین مروزی در داستان و شورش و عصیانگری ابوبکر طباح نوشته و چنانکه در سابق بدان اشاره شد مؤثر واقع شده است. نیز ابن الاثیر در حوادث سال ۳۲۱ می‌نویسد^(۱۴): «... و در این سال مرداویج از ری رهسپار گرگان شد و در آن هنگام ابوبکر محمد بن المظفر در گرگان بیمار بود، چون خبر حرکت مرداویج بشنید، رهسپار نیشابور شد و نصر بن احمد در آن هنگام به نیشابور بود. چون محمد بن مظفر به نصر پیوست، امیر سامانی به سوی گرگان حرکت کرد و محمد بن عبیدالله بلعمی نامه‌ای به مطرف بن محمد وزیر مرداویج نوشت و او را به سوی خود خواند. مرداویج از این خبر آگاهی یافت و مطرف را بگرفت و بکشت، آنگاه محمد بن عبیدالله بلعمی رسولی به سوی مرداویج گسیل داشت و چنین به وی پیغام داد: می‌دانم تو خود خوش نداری نسبت به خوبیهای که امیر سعید نصر بن احمد درباره تو

کرده است ناسپاسی کنی و پا بر روی حق گذاری، آنچه تو را برانگیخته است که آهنگ گرگان کنی، همانا خواسته و میل وزیرت مطرف بوده است، چه آنکه او خود از مردم گرگان بود و می خواست مقام و جاه خود را در دربار تو به مردم گرگان بنمایاند، چنان که از این پیش احمد بن ابی ربیعہ دبیر عمرولیث چنین کاری کرد: عمرو را بر آن داشت که آهنگ بلخ کند تا به مردمان آنجا محل و منزلت خویشان را بنمایاند و سرانجام وی چنان شد که تو خود می دانی. من صلاح تو نمی دانم که در برابر پادشاهی ایستادگی کنی که گرد او را صد هزار مرد از خدمتگزاران و بندگان خود و پدرش فرا گرفته اند. صواب آنست که گرگان را ترک گویی و از ری پولی سوی امیر فرستی تا با تو بر آن مصالحه کند.

این نامه در مرداویج مؤثر افتاد و بر وفق آن رفتار کرد؛ از ری مالی سوی نصر گسیل داشت آنگاه به گرگان بازگشت و امیر نصر گرگان را در برابر آن به او بخشید.

از این داستان و نظایر آن نفوذ و تأثیر کلام بلعمی به خوبی روشن می شود. صاحب چهار مقاله نیز در مقاله اول از کتاب خود از توقیعات بلعمی نام می برد^(۱۵).

از پاره ای از روایات چنان برمی آید که بلعمی مانند بیشتر وزرای آن عصر علاوه بر اینکه خداوند قلم و سخن بوده، مرد میدان رزم و صاحب شمشیر نیز بوده است.

در «تاریخ ملوک سامانیان»^(۱۶)، در فتنه حسن بن قاسم داعی و لشکر فرستادن به جنگ شاه سامانی به سپهسالاری لیلی بن نعمان چنین می نویسد: «... و امیر نصر از این حادثه خبر یافته حمویه را با لشکری سنگین به دفع او (لیلی)

نامزد فرمود و میان هر دو فریق در نوقان از اعمال طوس اتفاق ملاقات افتاد و در اول محاربه لشکر بخارا منهزم شدند، اما حمویه و محمد بن عبدالله [عبیدالله] بلعمی و ابوجعفر صعلوک و خوارزمشاه و سیمجور دواتی پای ثبات افشردند و جنگهای مردانه کردند و بر سپاه لیلی... غالب آمدند.»

وفات ابوالفضل بلعمی واثار او

سمعانی و ابن الاثیر وفات بلعمی بزرگ را در سال ۳۲۹ نوشته‌اند. سماعی در انساب نوشته است که بلعمی در شب دهم صفر سنه ۳۲۹ وفات کرد^(۱۷) چنان که از این پیش نیز یادآوری شد، بلعمی دو سال پیش از مرگش یعنی در سال ۳۳۶ بنا به روایت ابن الاثیر از وزارت افتاد. نام بلعمی سالها پس از مرگش در بخارا میان مردم زبانزد بود و با تجلیل و احترام یاد می شد. تا زمان نسابه شهر سماعی (تقریباً ۵۵۰ هـ. - ۱۱۵۵ م) از اعقاب و فرزندان وی در بخارا کسانی زندگی می کرده‌اند. اصطخری، از عمارات و بناهایی که به وسیله بلعمی ساخته شده بوده است، بنای منسوب به «شیخ جلیل» را در بخارا نام برده است. نام کنونی دروازه شیخ جلیل در بخارا نیز گویا منتسب به همین وزیر است^(۱۸).

۲- ابوعلی محمد بن محمد بلعمی

سمعانی که از مورخان نزدیک به زمان ابوعلی بلعمی است هیچ از او و از وزارت او در انساب نامی نبرده است. المقدسی او را «امیرک بلعمی» نام برده

است (از این سند معلوم می‌شود که در زمان بلعمی پسر، برای تمیز پدر از پسر، بلعمی دوم را با لقب امیرک نام می‌برده‌اند).

باری ابوعلی بلعمی در اواخر پادشاهی عبدالملک بن نوح (۳۵۰-۳۴۳) لقب و سمت وزارت یافت و با این منصب و شغل در مدت پادشاهی منصور بن نوح (۳۶۵-۳۵۰) برقرار بود^(۱۹).

ابن‌الاثیر و گردیزی انتخاب ابوعلی را به وزارت در نتیجه نفوذ پتگین^(۲۰) و قرارداد و معاهده‌ای که آن دو تن باهم کرده بودند، نوشته‌اند. گردیزی در حوادث سال ۳۴۹ چنین نوشته است: «... و پتگین گفت اندر کار یوسف بن اسحق (وزیر) به محضری (؟) تا وزارت از او باز ستدند و به ابوعلی محمد بن محمد البلعمی دادند^(۲۱)...» از این روایت می‌توان استفاده کرد که ابتدای وزارت ابوعلی در حدود سنه ۳۴۹ بوده است. نیز گردیزی نوشته است: «و میان پتگین و ابوعلی عهد بود که هر دو نایب یکدیگر باشند و بلعمی هیچ کار بی‌علم و مشورت پتگین نکردی».

از هنگامی که منصور به تخت امارت و پادشاهی نشست، بلعمی خود را از پتگین کنار کشید و از آن پس می‌توانست مقام خود را بی‌کمک پتگین نگه دارد، زیرا پتگین در نتیجه پیش‌آمدهایی که میان او و منصور واقع گشت، و در تواریخ به تفصیل نقل شده است، منفور و مغضوب منصور واقع شده بود^(۲۲).

به روایت المقدسی، ابوعلی در ابتدا معزول، پس از آن دوباره به شغل وزارت منصوب شد: «وزیر پیش امیرک بلعمی بود و سپس عتبی و دوباره بلعمی و بار دیگر عتبی شد»^(۲۳).

در تاریخ عتبی: در «ذکر رجوع امیر رضی (نوح بن منصور) و بخارا، پس از بازگشت بغراخان از آنجا می‌نویسد: «... و امیر رضی ابوعلی بلعمی را معتمد و وزیر خویش قرار داد و باقیمانده امارت خود را در ضبط آورده ولی ابوعلی از تدبیر و نظم امور عاجز آمد زیرا نظام کارها بکلی مختل و شیرازه امور ازهم گسیخته و خزانه از وجوه سیم و زر تهی شده بود و گروه زیادی از مردم مهاجرت کرده بودند... پس چون امیر کار را چنان دید فرمود نامه‌ای به عبدالله عزیز (وزیر سابق که به خوارزم تبعید شده بود) نوشتند و به بخارا طلبش کردند تا وزارت را دوباره بدو تفویض کنند».

متینی شارح کتاب مذکور در شرح عبارت: «و اعتمدالرضی ابا علی البلعمی للوزارة» چنین تفسیر ناروایی کرده است: «صدرالافاضل (?) گفته است که وی ابوالفضل محمد بن عبدالله وزیر اسمعیل بن احمد سامانی است و چنان گمان می‌کنم که وی وزارت امیر سعید (نصر بن احمد) را نیز داشته است. رحا بن سعید که یکی از اجداد بلعمی بوده در زمانی که مسلمة بن عبدالملک داخل آسیای صغیر شده بود، بر بلعم که از نواحی روم بود مستولی شد و...» شارح تا آخر این مطلب به شرح احوال بلعمی بزرگ پرداخته است و روشن است که شرح مذکور هیچ تناسب و ربطی به متن ندارد زیرا در متن نام از ابوعلی برده شده است و این در حدود سنه ۳۸۲ یعنی ۵۳ سال پس از وفات بلعمی بزرگ است. معلوم نیست از چه رو شارح مذکور ابوعلی پسر را تفسیر به ابوعلی پدر کرده است؟»^(۲۴).

نکته شگفت‌انگیز دیگر که در شرح شارح محقق به نظر می‌رسد آن است که وزارت ابوالفضل را برای اسمعیل به‌طور یقین بیان می‌کند، با اینکه همان‌طور

که قبلاً بیان شد فقط سمعانی این مطلب را گفته است ولی وزارت او را برای امیر سعید نصر بن احمد که تقریباً متفق علیه ارباب تذکره‌ها و تواریخ است با احتمال و گمان بیان کرده است!

چنان که در آغاز این مقاله یادآوری شد، ارباب تذکره و تاریخ دربارهٔ خاندان بلعمیان که خدمات ارزنده‌ای به زبان و فرهنگ و تمدن ایران کرده‌و پس از برمکیان از خانواده‌های اصیل و خدمتگزار ایران بوده‌اند، کمتر بحث و فحوصی کرده و اخبار و اطلاعاتی از زندگی علمی و سیاسی آنان برای ما بجا گذاشته‌اند، اینک برای نمونه و اثبات مدعی همه آنچه را مورخ و نویسنده معروف، حمدالله مستوفی در «تاریخ گزیده» دربارهٔ ابوعلی بلعمی و احوال و اثار و زندگی او آورده است در اینجا بی‌کم و زیاد می‌آورم تا نمونه‌ای از سایر تواریخ و از روش مورخان به دست آید:

«الوزیر ابوعلی محمد بن محمد بلعمی مترجم تاریخ طبری، معاصر منصور بن عبدالملک سامانی بود.»^(۲۵) این است همگی اطلاعاتی که تاریخ گزیده در فصل: احوال علما، نویسندگان، مفسران و غیرهم دربارهٔ احوال ابوعلی بلعمی به ما می‌دهد و قس علی هذا البواقی!

ابوعلی بنا برآنچه خود در ترجمهٔ تاریخ طبری اشاره کرده است، در سال ۳۳۰ از ایران به خارج سفر کرده و به شام رفته است. گمان می‌رود که این مسافرت برای زیارت خانهٔ خدا بوده است. در شرح احوال ایوب پیغمبر و شفا یافتن وی از بیماریها و جراحات به واسطهٔ شست‌وشوی خود در چشمه‌ای که در حوالی شام بوده و آشامیدن از آن آب چنین می‌نویسد: «... و آن دیه امروز به شام اندر پیدااست. او را قریهٔ ایوب خوانند و من آن دیه و آن چشمه آنجا دیده‌ام. و

هیچ بیماری آنجا نشود و از آن آب نخورد و خویشتن نشوید بدان آب که بیماری از وی بشود. و من آنجا به سال سیصد و سی بودم»^(۲۶).

از بزرگان فضل و ادب که معاصر ابوعلی بوده و با وی دوستی و رابطه و مکاتبه داشته است ابوبکر محمد بن عباس خوارزمی طبرخزی (۳۸۳ یا ۳۹۰ هـ) را نام برده‌اند. در سفری که ابوبکر به ماوراءالنهر کرد با بوعلی آشنایی و دوستی پیدا کرد و از آن‌پس میان این دو دانشمند و سخندان روابط ادبی و مکاتبه برقرار شد.^(۲۷)

شهرت بلعمی پسر بیشتر از جهت ترجمه تاریخ بزرگ عالم است که نویسنده آن عالم و فقیه و مورخ و مفسر بزرگ محمد بن جریر طبری است. ابوعلی این کتاب نفیس را در سال ۳۵۲^(۲۸) از تازی به فارسی برگردانید و به واسطه این خدمت گرانبها و اثر سودمند نام خود را در تاریخ جاوید ساخت.

این کتاب قدیم‌ترین نثر طولانی و مفصل و مدون فارسی دری بعد از اسلام است^(۲۹) که خوشبختانه، برخلاف بسیاری دیگر از گنجینه‌های شاهوار زبان و فرهنگ ایرانی، دست ستم و تطاول روزگار بدان راه نیافته و خطوطش را محو و اوراقش را پراکنده نکرده است و اکنون چنان اثر ارزنده‌ای در حیطه تصرف و دسترس استفاده ماست. البته بر اثر گذشت زمان و طول مدت تحریف و تبدیل و افزایش و کاهش بسیار در آن راه یافته است ولی با وسایلی که امروز محققان بدان دسترسی دارند و با ارتباط و اتصال میان مجامع علمی و کتابخانه‌های جهان و پیدا شدن نسخ خطی فراوان و سهولت عکسبرداری تا اندازه‌ای این نقیصه قابل رفع و جبران است.

درباره مزایا و اختصاصات آن در همین مقاله شرح مبسوط‌تری ایراد خواهد شد.

وفات ابوعلی محمد بن محمد بن بلعمی

به روایت گردیزی در زین‌الخبار، ابوعلی در جمیدی‌الآخری ۳۶۳ نابودن در شغل وزارت، بدرود جهان گفت ولی از روایتی که ابونصر عتبی در تاریخ یمینی ذکر کرده است و قبلاً در همین مقاله با شرح معینی ذکر شد، چنان برمی‌آید که ابوعلی در سال ۳۸۳ وزیر نوح بن منصور (۳۸۷-۳۶۵) بوده است، چه آنکه بغراخان در سال مذکور بر نوح غلبه کرد و وارد بخارا شد و مطابق روایت عتبی در همان وقت، هنگامی که نوح از بخارا بیرون شده بود، ابوعلی بلعمی را معتمد و وزیر خویش گردانید چنان که از این پیش ذکر شد.

عتبی وفات ابوعلی را معین نکرده است و تاریخ ۳۸۶ را که مستشرق معروف ریو Rieu^(۳۰) نام برده و پس از او اته Ethe^(۳۱) و برون E. Browne^(۳۲) از وی گرفته و نقل کرده‌اند اشتباه است و غلط به تاریخ دیگری شده است. چه آنکه عبارتی که از ریو ذکر شده است^(۳۳) مربوط به شخص دیگری یعنی ابوعلی سیمجور است نه ابوعلی بلعمی^(۳۴).

شعر بلعمی

در برخی از فرهنگ‌ها اشعاری به «استاد بلعمی» نسبت داده شده است از جمله در «فرهنگ جهانگیری» در معنی لغت «خسبی» (به ضم اول - ستاره

مشتري) بیت ذیل را از استاد بلعمی که در وصف شمشیر گفته است، شاهد آورده:

درنده چو شیران، دمنده چو ثعبان
 درخشان چو خسی، در افشان چو آذر
 و ذیل لغت شیشله (به کسر شین اول و فتح شین دوم: سست و بی قوت
 که آن را شیک نیز خوانند) به این بیت استشهاد جسته است^(۳۵):
 چون برافروزی رخ از باده کله سازی یله
 دستهایم شیک گردد، پای‌هایم شیشله
 اگر انتساب این شعر به بوعلی درست باشد، دلیل بر آن است که وی
 علاوه بر تبحر و مهارت در نثر زبان دری، در نظم و شعر نیز دست داشته است.
 برخی از فضلا و محققان معاصر، مقصود از «استاد بلعمی» را ابوعلی
 بلعمی دانسته‌اند ولی بر نویسنده این اوراق هنوز قرینه و شاهی که ثابت کند
 گوینده شعر کدام یک از دو بلعمی است: بلعمی بزرگ یا امیرک بلعمی؟ در دست
 نیست. بلکه چنان که از این پیش اشاره شد، چون بلعمی پدر سرسلسله خاندان
 بلعمیان است و مرد سیاست و ادب و قلم و شمشیر هردو بوده و مدتها با تدبیر
 و کفایت به کار دبیری و وزارت سامانیان پرداخته و آثار بزرگی از خود به جای
 گذاشته بوده است، در کتب ادب و تاریخ که نزدیک به عهد این خاندان باشد
 هرگاه نام بلعمی به اطلاق برده شود عادت اندیشه متوجه بلعمی بزرگ می‌شود.

تاریخ طبری و ترجمه آن

اکنون در پایان این گفتار به منظور تکمیل فایده؛ مختصری درباره دو اثر

بزرگ که افتخار هر دو به دانشمندان و نویسندگان ایرانی بستگی دارد، بحث می‌شود:

۱- تاریخ طبری و ترجمه آن:

کتاب تاریخ طبری از کتب بسیار نفیس و سودمند است که مشتمل بر تاریخ عمومی جهان و تاریخ اسلام می‌باشد. این کتاب از همان آغاز که تألیف و تدوین شده است، مورد استناد مورخان و مرجع استفاده دانشمندان بوده است و مورخان و نویسندگان نامداری از قبیل: ابوعلی احمد بن یعقوب بن مسکویه (وفات ۴۲۱ هـ) صاحب تجارب‌الامم که از بزرگان فلاسفه و مورخان بوده است، و عزالدین ابوالحسن علی بن محمد شیبانی جزری (وفات ۶۳۰ هـ) مؤلف کامل التواریخ که از کتب معتبر و مفصل در تاریخ است و غیر آن دو، در ذکر حوادث و قضایای تاریخی بر کتاب تاریخ طبری اعتماد داشته و مطالب خود را بیشتر از آن گرفته‌اند. این کتاب در اصل به نام «تاریخ الرسل والملوک و اخبارهم و من کان فی زمن کل واجد منهم» نامیده شده است^(۳۶).

از مزایا و اختصاصات تاریخ طبری برای ما ایرانیان آن است که درباره تاریخ قبل از اسلام و درباره سلسله پادشاهان ایران از ابتدای تاریخ ایران بر وفق روایت سیرالملوک و سایر مآخذ ایرانی و نام هریک از سلسله‌ها و پادشاهان و حوادث زمان آنان به تفصیل بحث کرده است و درباره تاریخ ساسانیان که به زمان وی نزدیکتر بوده مفصل‌تر بیان کرده است و مطالب این بخش روش‌تر و سودمندتر است.

مؤلف در آغاز کتاب برای اینکه خوانندگان بدانند که استناد وی در نقل

حوادث تاریخی به اسناد و مدارکی بوده است که در آن روزگار وجود داشته است و مصنف کمال امانت را در ذکر و نقل آنها رعایت کرده است، چنین می‌گوید: «خواننده این کتاب بداند که استناد ما بدانچه در این کتاب می‌آوریم به روایات و اسنادی است که از دیگران پس از دیگری، به ما رسیده و من نیز خود از آنان روایت می‌کنم و یا سند و روایت را به ایشان می‌رسانم نه آنکه در آوردن مطالب تاریخ استنباط فکری و استخراج عقلی از خود شده باشد.»

چون در روایات و داستانهای تاریخ قدیم، بر اثر گذشت زمان و از بین رفتن بسیاری از اسناد و مدارک، مطالبی غریب و دور از عادت و ذهن و خارج از موازین طبیعی دیده می‌شود، از این رو مؤلف که خود نیز متوجه این معنی بوده است، در مقام اعتذار چنین می‌گوید: «اگر ناظران و شنوندگان اخبار این کتاب به برخی داستانها و قصه‌ها برخوردند که عقل وجود آنها را انکار کند و سامعه از شنیدن آنها متنفر شود، نباید به من عیبجویی و خرده‌گیری کنند، چه آنکه این گونه اخبار را پیشینیان برای ما نقل کرده‌اند و ما نیز آنها را چنان که شنیده‌ایم در کتاب خود آوردیم.»

روش تاریخ طبری در ذکر حوادث و وقایع بعد از اسلام، سال به سال است از روی تاریخ هجری. ابن جوزی به نقل صاحب کشف‌الظنون گفته است: «تاریخ طبری دارای مجلدات بسیار بوده و آنچه به ما رسیده است مختصری از مفصل است»^(۳۷).

نیز در شرح حال طبری نوشته‌اند که وی هریک از کتابهای سودمند و بزرگ خود تفسیر و تاریخ را نخست در سی هزار ورق نوشته بود و چون شاگردانش از درازی آن تعجب کردند و خواستار اختصار شدند، هریک از آن دو

کتاب را در سه هزار ورق خلاصه کرد.

یاقوت حموی در معجم‌الادباء گفته است: «... این کتاب (تاریخ طبری) از جهت شرف و بزرگی در دنیا بی نظیر است و در این کتاب بسیاری از علوم دین و دنیا فراهم شده است و اوراق آن نزدیک به پنج هزار می‌رسد»^(۳۸).

بی‌مناسبت نیست در اینجا مختصری از شخصیت علمی و تاریخی مؤلف کتاب آورده شود، تا اهمیت این کتاب و سایر آثار سودمند وی بهتر روشن گردد. ابوجعفر محمد بن جریر طبری سال ۲۲۴ در آمل مازندران پا به جهان گذارد و در سال ۳۱۰ هـ در بغداد بدرود زندگی گفت، وی را بدان جهت طبری گفتند که منسوب به طبرستان (مازندران) می‌باشد. این دانشی‌مرد ایرانی از اغلب علوم و فنون و آداب عصر خود بهره داشت و در بسیاری از آنها یگانه زمان بوده، ابن خزیمه درباره او گفته است: مردی دانشمندتر از ابن جریر پا بر روی زمین نگذاشته است. نیز درباره او گفته‌اند: که در مدت چهل سال هر روز چهل ورق کتاب می‌نوشت و کتاب نفیس بزرگ و تاریخ بزرگ او هریک دارای سی هزار ورق بود. همچنین نوشته‌اند که شاگردان طبری اوراق تألیفات و تصنیفات او را تخمین زده بر مدت زندگانی او که هشتاد و چهار سال است تقسیم کردند، به هر روزی چهارده ورق رسیده است. اگرهم این تخمین و تقسیم تا اندازه‌ای مبالغه‌آمیز باشد، باز حکایت از بسیاری مؤلفات و امالی و رسائل ابن جریر می‌کند. کتاب تاریخ او که اکنون دردست است و به دفعات بسیار چاپ شده است، عدد صفحاتش بالغ به ۷۵۰۰ صفحه است.

از آثار مهم او دو کتاب پرفایده است: یکی تفسیر بزرگ به نام جامع‌البیان و دیگری تاریخ کبیر موسوم به «اخبارالرسل والملوک»، خوشبختانه این دو اثر

نفیس هردو در عهد خاندان ادب‌پروز سامانیان به زبان فارسی ترجمه شده و در زمان ما هردو به حلیه چاپ آراسته گردیده است. این دو ترجمه از شاهکارهای زبان شیوا و رسای دری و از گنجینه‌های بی‌مانند زبان فارسی است.^(۳۹)

ترجمه تاریخ طبری

چنان که ازین پیش بیان شد، تاریخ طبری را در سال ۳۵۲ هـ. ابوعلی محمد بن محمد بلعمی از تازی به فارسی درآورد. مترجم خود را مقید نکرده است که در ترجمه رعایت کامل اصیل را بکند و هرچه را که طبری در کتاب آورده است نقل نماید، بلکه در ترجمه خود نسبت به متن عربی تصرفات زیاد روا داشته، گاهی مطالبی حذف و گاهی افزوده است ازجمله سلسله اسناد و روایات را که در کتاب طبری معنعن^(۴۰) آورده شده و مقداری از متن کتاب را فرا گرفته است، حذف کرده، همچنین در فصول و ابواب ترتیب و نظم اصیل را رعایت نکرده است بلکه تغییراتی در آن داده و در بسیاری از موارد به مناسبت مطالبی بر کتاب افزوده و یا از آن کم کرده است و از این‌رو در ترجمه بلعمی از این‌گونه عبارات فراوان دیده می‌شود: «... و محمد جریر گوید...» و «بیرون از کتاب» و «این سخن بیرون از علم پسر جریر است»^(۴۱). در پاره‌ای از داستانها و حکایاتی که در اصل کتاب وجود دارد و دور از عقل و عادت می‌نماید از خود تأویلات و توجیهات فلسفی برای آنها ذکر کرده است. علاوه بر این در آغاز کتاب فصلی چند از خود افزوده و چنان که خود در آنجا اشاره کرده است: برای به دست آوردن مدت تاریخ عالم، به گفتار و کتابهای بیشتر ملل و نحل از اهل نجوم و مسلمان و گبر و جهود و غیره هم نظر انداخته و بدانها استناد جسته

است در صورتی که در کتاب محمد جریر این روایات نبوده است. از آنچه بیان شد می‌توان گفت که ترجمه طبری تا اندازه‌ای جنبه تصنیف و تألیف مستقل هم دارد. این روش در ترجمه مخصوص بلعمی نیست بلکه مترجمان دوره‌های اول اسلامی که کتابهایی را از زبانه‌های بیگانه خاصه از زبان تازی به فارسی برگردانده‌اند ترجمه تحت‌اللفظی و خشک نبوده است بلکه مترجمان از خود نیز تصرفاتی می‌کرده و اشعار و امثال پارسی بر آن می‌افزوده‌اند و خلاصه آنکه کتاب زبان بیگانه را کاملاً از جهت لفظ و معنی و ساختن جملات فارسی می‌کرده‌اند از این قبیل کتب است: ترجمه تاریخ طبری، کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه (که از زبان بومی طبری به فارسی دری نقل شده است) و جز اینها. مرحوم ملک‌الشعراء بهار درباره ارزش و روش ترجمه تاریخ طبری چنین نوشته است: (۴۲)

«این کتاب چنان که در مقدمه آن اشاره شده است، به فارسی هرچه نیکوتر ترجمه شده است و تمام تاریخ محمد جریر را شامل بوده است مگر آنکه نام روات و اسناد پیاپی از آند افکنده شده است و از ذکر روایات مختلف در یک مورد که در اصل عربی ذکر شده مترجم احتراز کرده و از اختلاف روایتها، بر یک روایت که در نزد مؤلف یا مترجم مرجح به نظر رسیده اکتفا جسته است و نیز هر جا که روایتی ناقص یافته است آن را از مأخذهای دیگر در متن کتاب نقل کرده و اشاره نموده است که پسر جریر این روایت را نیاورده بود و ما آن را آوردیم مانند مقدمه مفصلی از بدو تاریخ یا داستان بهرام چوبین در سلطنت هرمز و نظایر اینها...»

مؤلف کتاب «متفکران اسلام» درباره اهمیت و ارزش این کتاب چنین

اظهار عقیده کرده است^(۴۳): «عبارات کتاب ترجمه طبری فصیح‌تر و شیواتر از متن عربی است و یکی از گنجینه‌های نفیس نثر قدیم فارسی شمرده می‌شود. بلعمی در مجلد اول و قسمتی از مجلد دوم کتاب خود تا اندازه‌ای به حوادث و قضایای تاریخی صورت داستان و قصه داده است و از این‌رو خواننده با کمال میل و رغبت به خواندن آن می‌پردازد...»

این شیوایی و ایجاز و روانی ترجمه طبری موجب آن شده است که ترجمه فارسی تاریخ طبری اصل و مرجع بسیاری از ترجمه‌های دیگر تاریخ طبری مانند ترجمه به ترکی و ترجمه به فرانسه شده است زیرا به واسطه اطناب و تفصیل تاریخ طبری و زیادی حجم آن و اختصار و شیوایی ترجمه بوعلی، دومی برای ترجمه به زبانهای دیگر شایسته‌تر است.

یکی از مستشرقان فرانسوی به نام دوبو Dubeau بر آن شد که ترجمه بوعلی را به فرانسه ترجمه کند و این کار را شروع کرد و شرق‌شناس دیگر فرانسوی به نام زوتامبرگ M. Zotenberg کار ناتمام او را دنبال کرد و به انجام رسانید و در چهار مجلد در پاریس انتشار داد.^(۴۴)

اینک در پایان این مقاله، برای حسن ختام نمونه‌ای از ترجمه بلعمی را از آغاز کتاب و مقدمه آن که مشتمل بر نکات سودمند است در اینجا می‌آوریم، تا به‌خوبی آگاه شوند که زبان فارسی بعد از اسلام چه سالاران و مهتران و پایه‌گذارانی داشته است، که پس از هزار سال هنوز نوشته‌های آنان شیوایی و رسایی خود را نگه داشته است و فارسی‌زبانان به‌خوبی معانی آنها را می‌فهمند.

آغاز کتاب:

«سپاس و آفرین مر خدای کامران و کامکار و آفریننده زمین و آسمان را. آن کش که نه همتا و نه انباز و نه دستور و نه زن و نه فرزند، همیشه بود و همیشه باشد و بر هستی او نشانه‌های آفرینش او پیداست: آسمان و زمین و شب و روز و آنچه اندروست.

و چون به خود نگاه کنی بدانی که آفرینش او بر هستی او گواست و سپاس وی بر همه بندگان پیداست، و نعمتهای او بر بندگان او گستریده است. سپاس داریم آن خدای را برین نیکویی‌ها که بر بندگان خویش کرم کرده است. و درود باد بر محمد مصطفی صلی الله علیه و اله وسلم بهترین پیغمبران و گزین جهانیان و نازنین همه فرزندان آدم و شفاعت‌خواه بندگان به روز بزرگ. و درود ایزد برو باد و بر خاندان وی آن گزیدگان و پسندیدگان.

بدان که این تاریخ‌نامه بزرگ است که گرد آورد ابی جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری رحمه الله [علیه] که در شهر خراسان ابوصالح منصور بن نوح فرمان داد دستور خویش را ابوعلی محمد بن محمد البلعمی که این تاریخ‌نامه را که از آن پسر جریر است پارسی گردان هرچه نیکوتر، چنان که اندر وی نقصانی نیفتد.

پس گوید: چون اندر وی نگاه کردم علمها دیدم و بسیار حجتها و آیتها قرآن و اشعار نیکو و امثال خوب و سرگذشتهای پیغمبران و ملوک ماضی و اندر وی فایده‌ها دیدم بسیار. پس رنج بردم و جهد بر خود نهادم و پارسی گردانیدم به قوت ایزد عز و جل.

و ما خواستیم که تاریخ روزگار عالم در وی یاد کنیم، آنچه هرکس گفته

است از اهل نجوم و مسلمان و گبر و جهود، آنچه گفته‌اند یاد کنیم درین کتاب به توفیق خدای عز و جل. از روزگار آدم تا گاه رستخیز که چند بود و اندر کتاب محمد جریر این حدیث نبود و ما اندر وی باز نمودیم تا هرکه نگردد به آسانی دریابد بالله التوفیق والعصمه.

حکمت - بدان که اهل نجوم ارسطاطالیس و بقراط و استادان که بوده‌اند چنین گویند که ایزد تعالی چون آفتاب و ماه بیافرید و جمله کواکب را هریک به جای خود ایستاده بودند در خانه‌های شرف تا فرمان آمد، چنان که زحل ایستاده بود در برج میزان به بیست و یک درجه و مشتری در پانزده درجه و مریخ به بیست و هشت درجه و آفتاب به نوزده درجه و حمل و زهره به بیست و هفت درجه، حوت و عطارد به پانزده درجه، سنبله و ماه به سه درجه ثور و ... در خانه‌های شرف ایستاده بودند، چون فرمان آمد از ایزد جل و جلاله همه در رفتن آمدند و ابتدای عالم این بود و از آن گاه باز هرگز دیگر بر آن گونه گرد نیامدند. و از قول ادريس عليه السلام از طریق نجوم چنین گویند:

و اندر شاهنامه بزرگ چنین گویند ابن مقفع که از گاه بیرون آمدن آدم (ع) از بهشت تا به روزگار پیغمبر ما صلی الله علیه و اله شش هزار و سیزده سال بود و پنج هزار و نهصد سال نیز گویند و ایدون گویند که نخستین کسی که اندر زمین آمد آدم بود و او را کیومرث خواندند و محمد بن البرمکی ایدون گوید و زادوی بن شاهوی هم چنین گوید: و در نامه بهرام بن مهران اصفهانی هم چنین گوید. و موسی بن عیسی خسروی و پارسیان همه ایدون گویند و زادوی بن فرخان موبد موبدان آگاهی دید از وزیر موبد شاپور که از دور آدم همین است و ایشان هم بدین گفتار گرد آمده‌اند که ما یاد کنیم که این پادشاهی اول به دست

ایشان بود و کم و بیش سالها ایشان داشتند زیرا که روزگار دنیا جایگیر نبود و هرگاه از پیغمبری به پیغمبری افتد یا از پادشاهی به پادشاهی و روزگار و مدت او برآید و آیین پیش فراموش کنند و هرکه از پس آید رسم آن پیشین بگرداند... و گویند زمین بود و آب بود و مردم نبود. و گویند مردم بود و پادشاه نبود و از پس کیومرث صد و هفتاد سال هیچ پادشاه نبود در جهان و آنچه بودند بی‌نشان بودند و نخستین پادشاهی که در جهان بود از آن پیشدادیان ولیکن پادشاهی از دست ایشان برفت و کس مدتشان نداند...^(۴۵)

یادداشت‌ها:

۱. مسلمانان غالباً دارای سه نام و شهرت می‌بودند: اسم، کنیت، لقب. اسم هرکس به منظور نام بردن و تعیین شخص وی بود و این همان است که امروز به «نام کوچک» اصطلاح شده است. کنیه در مردها اغلب به کلمه «اب» و گاهی «ابن» و در زنها به کلمه «ام» آغاز می‌شد مانند ابوعلی، ابوالحسن، ابن‌العربی و ام‌کلثوم، لقب بیشتر برای احترام و تفخیم و گاهی برای تحقیر بود مانند رکن‌الدوله، یمن‌السلطنة و انفال‌الناقة (بینی شتری). علامت ادب و احترام چنان بود که مردم را به کنیه بخوانند نه به نام. گاهی هر سه نام باهم ذکر می‌شود مانند: شیخ‌الرئیس ابوعلی حسین بن سینا.

۲. با آنکه فتد شهرتش اندر افواه باید کردن به چشم تردید نگاه
آن شهر که بر کران بود نشناسند مشهور شود دهی که افتد سر راه

حبیب یغمایی

۳. یاقوت حموی، مراصدالاطلاع علی الاسماء الامکنة والبقاع، چاپ سنگی ایران؛ معجم‌البلدان، یاقوت، چاپ مصر. انساب سمعانی.

۴. مقصود از روم در اینجا آسیای صغیر است.

۵. ابوعبیدالله جیهانی یکی از وزرای کاردان و دانشمند دوره سامانیان بوده است و وزارت نصر بن احمد داشته است. گردیزی درباره او می‌نویسد: «... و مردی دانا بود و سخت هوشیار و جلد و فاضل... و او را تألیفهای بسیار است اندر هر فنی و علمی...» این وزیر باتدبیر دستور داد از

هندوچین و ترکستان و دیگر ممالک مجاور کتابها که در آداب و رسوم و قوانین مملکت‌داری نوشته شده بود گرد آوردند و به زبان فارسی ترجمه کردند و از مجموعه آنها قوانین و رسومی مناسب با محیط و اوضاع حکومت آل سامان استخراج کرد.

۶. Encyclopédie de l'Islam, V. 1. Ast, W. Barthold.

۷. کانل التواریخ، ابن الاثیر، چاپ مصر.

۸. در برخی از کتب بر اثر تحریف نساخ کلمه عبید تبدیل به عبد شده است ولی صحیح همان عبید است. در کامل ابن الاثیر چاپ مصر علاوه بر این اشتباه، در اغلب موارد کلمه بلعمی تبدیل به بلغمی با غین نقطه‌دار شده است.

۹. زین الاخبار، گردیزی، چاپ برلین. در صورتی که در عبارت متن تحریف و اسقاط و حذفی نشده باشد، یا گردیزی دچار اشتباه و لغزش شده است یا عبارت را وافی به مقصود ادا نکرده است زیرا مفهوم عبارت بالا این است که ابوالفضل در سال ۳۳۱ هنوز زنده بوده است که شغل تدبیر و وزارت از او به ابوعلی جیهانی منتقل شده است با اینکه مورخان را در سال وفات بلعمی که ۳۲۹ است اختلاف و تردیدی نیست. سمعانی و ابن الاثیر هر دو تصریح به وفات وی در آن سال کرده‌اند. علاوه بر این، ابن الاثیر نوشته است که بلعمی در سال ۳۲۶ از وزارت افتاد و جیهانی در همان سال به جای او نشست. خود گردیزی نیز در چند سطر بعد در سلطنت امیرحمید نوح بن نصر که جانشین نصر شد می‌نویسد: «... و امیرحمید به خلافت بنشست... و چون به امیری بنشست وزارت و شغل تدبیر به ابوالفضل محمد بن احمد الحاکم داد که او را حاکم جلیل خوانند...» چنان که هویداست مفهوم این عبارت سازش با مفهوم عبارت پیشین وی ندارد زیرا در آن عبارت بعد از مرگ نصر شغل وزارت به ابوعلی جیهانی تفویض شده و بر وفق این عبارت شغل مزبور به حاکم جلیل داده شده است. چون اشتباه به این بزرگی از مورخی مانند گردیزی که از مورخان نزدیک به عهد سامانیان است دور می‌نماید، چنان به نظر می‌آید که در میان عبارت اول چند جمله افتاده است و بنابراین عبارت: «و شغل تدبیر از ابوالفضل...» به عبارت «و هم اندرین ماه امیر سعید فرمان یافت» پیوسته نبوده است. (والعلم عندالله)

۱۰. Encyclopédie de l'Islam, V. 1.

۱۱. الانساب، سمعانی، خطی کتابخانه مجلس شورای ملی.

۱۲. گزارنده را پیش بنشانند همه نامه بر رودکی خواندند

بیوست گویا پراکنده را بسفت این چنین دُر آکنده را

حدیث پراکنده، بپراکند چو پیوسته شد مغز جان آکند

(شاهنامه فردوسی)

۱۳. مجمع‌الفصحاء، هدایت، چاپ ایران و لب‌الب‌الباب، عوفی، چاپ ایران. هدایت در مجمع نوشته است که چهارصد شتر حمل بار و بنه وی می‌کرد و دویست غلام ماهروی خدمت او می‌گزارد.

۱۴. کامل‌التواریخ، ابن‌الاثیر، مجلد اول، چاپ مصر.

۱۵. چهارمقاله، عروضی نظامی، چاپ لیدن، ص ۱۳. عروضی در ضمن اینکه از کتب و رسائل و نامه دبیران و منشیان بزرگ نام می‌برد، از توقیعات بلعمی نیز ذکری به میان می‌آورد. علامه فقید، مرحوم میرزا محمدخان قزوینی رحمه‌الله علیه در «حواشی چهارمقاله» چنین می‌نویسد: «بلعمی یعنی ابوعلی محمد بن محمد بن عبدالله التمیمی البلعمی المتوفی ۳۸۹، وی وزیر منصور بن نوح... سامانی بود و پدرش ابوالفضل محمد بن عبدالله البلعمی وزیر امیر اسمعیل مؤسس سلسله سامانیه بود و در سنه ۳۲۹ وفات نمود و غالباً پدر و پسر به یکدیگر مشتبّه شوند.» بر نویسنده این سطور روشن نیست که مرحوم قزوینی از روی چه سند و قرینه‌ای «بلعمی» را که عروضی به‌طور مطلق آورده است، به ابوعلی بلعمی یا بلعمی پسر تفسیر کرده است. گویا خود این محقق دانشمند دچار همان لغزش و اشتباه شده که بدان اشاره کرده است؛ زیرا در هیچ جا برای بلعمی پسر ذکر «توقیعات» نشده ولی از «توقیعات» بلعمی پدر مکرر در کتب ادب و تاریخ نام برده شده است؛ علاوه مورخان عموماً به طور صریح یا کتابت اهمیت و شهرت این نسبت «بلعمی» را منتسب به بلعمی اول دانسته‌اند و شهرت بلعمی دوم را از جهت انتسابش به بلعمی اول و نوشتن «ترجمه تاریخ طبری» می‌دانند. (رجوع شود به: شرح احوال و آثار محمد بن جریر طبری چاپ دانشگاه تهران به قلم نویسنده این مقاله) بنابراین هرگاه بلعمی بی‌قید ذکر شود و قرینه‌ای در گفتار نباشد باید مقصود همان بلعمی اول باشد. زیرا نویسنده به واسطه سابقه شهرت و اهمیتی که بلعمی اول داشته، سخن خود را بی‌نیاز از آوردن قید دانسته است. عبارت عروضی نظامی در چهارمقاله از همین موارد است: «... و مقامات بدیع و حریری و حمیدی و توقیعات بلعمی و احمد حسن و ابونصر کندری...» در قبل و بعد عبارت نیز هیچ قرینه‌ای که برساند مقصود ابوعلی بلعمی است دیده نمی‌شود. بنابراین ظاهر این است که بلعمی را به ابوالفضل بلعمی تفسیر کنیم نه به ابوعلی بلعمی.

اشتباه دیگری که در عبارت نویسنده حواشی چهارمقاله دیده می‌شود این است که بلعمی بزرگ را وزیر اسمعیل دانسته‌اند و چنان که در پیش بیان شد، در روایات و اخبار سامانیان نخستین بار که از وزارت بلعمی نام برده است در زمان نصر بن احمد (نوه اسمعیل) است و هیچ نامی از بلعمی در زمان اسمعیل آورده نشده است. تنها کسی که بلعمی را وزیر اسمعیل ذکر کرده سمعانی

است، و چون همه مورخان دیگر از وزارت او در زمان اسمعیل اسمی نبرده و همگی وزارت او را در زمان نصر گفته‌اند نمی‌توان گفته او را که سند و دلیلی هم ندارد بر گفته دیگران برتری داد. بعلاوه سمعانی از وزارت بلعمی در زمان نصر هیچ یادی نکرده است در صورتی که بلعمی تا سال (۳۲۶) یعنی مدت درازی وزارت نصر را داشته است و شاید در این مورد هیچ اختلافی میان مورخان نباشد. خود این امر هم دلیل است بر اینکه گفته سمعانی درباره وزارت بلعمی در زمان اسمعیل چندان پایه و اساسی ندارد.

محقق فقید نامبرده در «تعلیقات لب‌البالباب عوفی» (مجلد اول ص ۲۹۱) نیز جمله ذیل را «... و کان ابوالفضل البلعمی وزیر اسمعیل بن احمد والی خراسان یقول: لیس للروذکی فی العرب والعجم نظیر...» را از انساب سمعانی نقل کرده و متوجه اشکال آن نشده است.

مرحوم ملک‌الشعرای بهار در کتاب نفیس «سبک‌شناسی» مجلد دوم، از عقیده اکثر مورخان پیروی کرده و ابوالفضل بلعمی را وزیر نصر بن احمد دانسته است نه وزیر اسمعیل: «... پدر او (ابوعلی) ابوالفضل محمد بن عبدالله [عبدالله] البلعمی وزارت نصر بن احمد کرد و پسرش محمد بن محمد وزارت عبدالملک بن نوح...» سبک‌شناسی ج ۲، ص ۸.

۱۶. اصل این کتاب تألیف مورخ معروف میرخوند است. دفرمری Defremeri شرق‌شناس فرانسوی قسمتی از آن کتاب را که مشتمل بر تاریخ ملوک سامانی است، جدا کرده و در پاریس به طبع رسانده و خود آن را به فرانسه ترجمه کرده است. ضmann و ملحقاتی نیز بدان افزوده است.

۱۷. الانساب، سمعانی.

۱۸. Encyclopédie de l'Islam, V. 1.

۱۹. Encyclopédie de l'Islam, V. 1. Ast, W. Barthold.

۲۰. از مردان نامی عهد سامانیان بود و سپهسالاری خراسان داشت. سرانجام در زمان منصور بن نوح به واسطه تیرگی که میان امیر سامانی و او واقع شده بود سر به طغیان برداشت و با ۷۰۰ تن به جانب بلخ و از آنجا به غزنین شد.

۲۱. زین‌الخبار گردیزی، چاپ برلین، ص ۴۲.

۲۲. «در آن روزگار همواره در میان چهار تن از بزرگان دربار و پیشوایان سپاه بر سر مقام زد و خورد بوده است: یکی ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی سپهسالار خراسان که مردی بسیار بزرگوار بوده و در ایران دوستی مانند نداشته و در پرورش دانش و ادب کارهای بسیار کرده است، از آن جمله شاهنامه را نخستین بار به فرمان وی به زبان فارسی درآوردند. دیگر الپتگین غلام ترک

سامانیان که او نیز سپهسالار خراسان شد. سوم ابوالحسن سیمجور قهستانی که وی نیز به نوبت خویش سپهسالار خراسان گشت. چهارم ابوالعباس حسامالدوله تاش که او نیز از غلامان ترک بود و سپهسالار خراسان شد.» (از مقدمه ترجمه تاریخ طبری به اهتمام دکتر محمد جواد مشکور، چاپ تهران).

۲۳. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، المقدسی، به نقل از: ترجمه تاریخ طبری به اهتمام دکتر محمد جواد مشکور، چاپ تهران.

۲۴. برای رفع هرگونه تردید و اشتباهی از خواننده عین عبارت متن و تفسیر شارح در اینجا آورده می‌شود:

متن: «و اعتمد الرضی ابا علی البلعمی للوزارة».

شرح: «قال صدرالافاضل: هو ابوالفضل محمد بن عبدالله وزیر اسمعیل بن احمد السامانی و کان

قد تولى الوزارة فيما اظن للامير سعيد و كان رجاء بن سعيد...»

۲۵. تاریخ گزیده، باب پنجم، حمدالله مستوفی، چاپ عکسی ادوارد برون، ص ۱۰.

۲۶. نسخه خطی ترجمه تاریخ طبری، کتابخانه مدرسه سپهسالار.

۲۷. ترجمه تاریخ طبری، به اهتمام دکتر مشکور، چاپ تهران.

۲۸. «و در تاریخ اقدام به این ترجمه اختلافاتی است و سندی در مجمل‌التواریخ است که این اختلاف را برطرف می‌سازد. صاحب مجمل‌التواریخ... گوید: «کتاب تواریخ محمد بن جریری الطبری که از

تازی به پارسی کرده است ابوعلی محمد بن محمد الوزير البلعمی... در سنه اثنی و خمسين و ثلاثمائة» تاریخ بلعمی، به کوشش محمد پروین گنابادی، ص ۱۹، چاپ دانشگاه تهران.

۲۹. اگرچه رساله فقه حنفی تصنیف حکیم ابوالقاسم بن محمد سمرقندی (وفات ۳۴۳) و مقدمه شاهنامه ابومنصوری (تدوین در ۳۴۳)، به نقل از ترجمه تاریخ طبری به اهتمام دکتر مشکور، ص

۲۵، مقدم بر ترجمه تاریخ طبری است ولی چنان که در متن تصریح شده است، قدیم‌ترین نشر مفصل و مدون که باقیمانده است ترجمه تاریخ طبری است.

۳۰. Catalogue Brit. Mus., 1, 70

۳۱. Grundriss der Iranischen philologie, 11, 355

۳۲. A Bateria history Persia, 1. 356.

۳۳. Notices et extraits, 1 V, 363

۳۴. Encyclopédie de l'Islam, V. 1.

۳۵. ترجمه تاریخ طبری، به اهتمام دکتر مشکور، چاپ تهران.
۳۶. گاهی نویسندگان در کتب خود از تاریخ طبری به التاریخ الکبیر تعبیر و به اختصار از آن به «تاریخ الامم والملوک» یا «اخبار الرسل والملوک» یاد کرده‌اند.
۳۷. حاجی خلیفه، کشف‌الظنون، چاپ ترکیه.
۳۸. یاقوت حموی، معجم‌الادباء، چاپ مصر، جلد ششم.
۳۹. برای آگاهی بیشتر درباره طبری و آثار او مراجعه شود به احوال و آثار محمد بن جریر طبری، چاپ دانشگاه تهران، به قلم نویسنده این مقاله.
۴۰. این کلمه با خشونت و ناهنجاری تلفظ فارسی آن چون در علم «حدیث و روایت» اصطلاح شده است و در فارسی معادلی ندارد عیناً آورده شد. مقصود از آن آوردن نام سلسله روایانی که خبر و حدیث از آنان نقل شده است می‌باشد و چون در عربی کلمه «عن» (از) پیش از نام راوی آورده می‌شده است مثلاً: «عن هشام عن ابوعلی عن ابن رافع... عن ابن عباس عن الرسول (ص) از این رو در اخبار و احادیثی که سلسله روایان ذکر شده کلمه معنعن اصطلاح شده است.
۴۱. مقصود از این گونه جملات که در ترجمه تاریخ طبری دیده می‌شود آن است که خبر و داستان و مطلبی که بعد از آن جمله آورده شده است از خود بلعمی است و در کتاب محمد جریر نبوده است.
۴۲. ملک‌الشعراء بهار، مجلد دوم سبک شناسی، چاپ تهران.
۴۳. Baron Carra de veau. Les Penseurs de l'Islam
۴۴. H. Zotenberg, Chrenique de ... Tabari 4 vol, Paris 1867-74 (نقل از مقدمه ترجمه تاریخ طبری به اهتمام دکتر مشکور).
۴۵. آنچه در اینجا برای نمونه از نثر بلعمی نقل شد پس از مقابله دو نسخه خطی مدرسه عالی سپهسالار و دو نسخه چاپی به کوشش مشکور و پروین گنابادی چاپ تهران می‌باشد.

قسمتی از مآخذ و منابع که در فراهم آمدن این مقاله به آنها مراجعه شده است

۱. احوال و آثار محمد بن جریر طبری، چاپ دانشگاه تهران، اثر نویسنده این مقاله.
۲. ارشادالاریب الی معرفه الادیب معروف به معجم‌الادباء، یاقوت حموی، چاپ مصر، جلد ۶.
۳. انساب سماعی، خطی، کتابخانه مجلس شورای ملی.
۴. تاریخ بلعمی، تصحیح مرحوم بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، چاپ تهران.

۵. تاریخ گردیزی، چاپ برلین.
۶. تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، چاپ ایران.
۷. تاریخ ملوک سامانیان، تلخیص دفرمری Defremeri، چاپ پاریس.
۸. ترجمه تاریخ طبری به اهتمام دکتر محمد جواد مشکور، چاپ تهران.
۹. چهار مقاله، عروضی، چاپ لیدن.
۱۰. دائرة المعارف پطرس بستانی، چاپ مصر.
۱۱. سبک شناسی، ملک الشعراء بهار، چاپ تهران، جلد ۲.
۱۲. الفهرست ابن النديم، چاپ مصر.
۱۳. قاموس الاعلام، چاپ مصر.
۱۴. کامل التواریخ، ابن الاثیر، چاپ مصر.
۱۵. لباب الالباب، عوفی.
۱۶. مجمع الفصحاء، هدایت، چاپ ایران.
۱۷. مراصداالاطلاع، یاقوت حموی، چاپ سنگی ایران.
۱۸. مروج الذهب و معادن الجواهر، مسعودی، چاپ پاریس.
۱۹. وفيات الاعیان، ابن خلکان، جلد سوم، چاپ ایران.
۲۰. Encyclopédie de l'Islam , V. 1. Ast, W. barthold
۲۱. Baron Carra de veau. Les Penseurs de l'Islam